

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب  
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ  
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت  
تا بازگشت به استقلال ملی  
سخن می‌گوید

گفت و گوی هفتم

## به اسارت بردن یهودیان توسط رومیان و سرآغاز شکل گرفتن مسیحیت



رومیان شهر اورشلیم را با خاک یکسان کردند، یهودیان را به بردگی فروختند

پرسش - شما در یکی از گفتارهای پیشین درباره دو رهبر یهودی سخن گفتید که پرچم مخالفت و مبارزه با حکومت اشغالگر بیگانه را برافراشتند، زیرا حاضر به پذیرفتن فرهنگ و باور بیگانه نبودند. یکی از آن ها شیمعون برگیورا نام داشت و نام دیگری برکوخبا بود. درباره نخستین سخن گفتید، ولی هنوز به ماجرای رهبر دوم اشاره نکرده اید.

پاسخ - بله، ولی ابتدا اجازه دهید سخن ما درباره عیسی ناصری به انجام برسد و تعریف کنم که چه اتفاقاتی در مورد او روی داد. زیرا این امر با سرگذشت خاک اسرائیل و ملت یهود ارتباط مستقیم دارد.

رومی ها همان ستم هائی را که یونانیان در دوران تسلط خود بر این سرزمین رواج داشتند، علیه ملت یهود به کار گرفتند و به همان اعمال زشت برای توهین به باورهای دینی یهودیان پرداختند. آن ها هم می کوشیدند بت پرستی را رواج دهند، به ساخت مجسمه ها می پرداختند و در اماکن دینی میدان ورزشی برپا می کردند و نیمه برهنه در آن جا به ورزش مشغول می شدند.

آن ها هم در نیایشگاه مقدس یهود (بیت المقدس) مجالس لهو و لعب و خوشگذرانی برپا می ساختند. آن ها همچنین اجرای بسیاری از آئین های دینی یهودیان را ممنوع ساخته بودند. در یک کلام بگویم که بیشترین تلاش رومی ها برای رسیدن به این هدف و نیت بود که بین ملت یهود و سرزمین اسرائیل جدائی و شکاف ایجاد کنند. از این رو بود که یهودیان بار دیگر به پا خاستند و به خیزشی دست زدند که این بار خیلی گسترده تر و نیرومندتر بود و حتی مدت زمان بیشتری دوام آورد.

ولی شوربختانه شمار جنگجویانی که در این قیام جان باختند، از خیزش های پیشین بسیار فراتر و دردناک تر بود.

این به پا خیزی در "دوران میشنا" رخ داد و رهبری خیزش را برکوخبا به عهده داشت. کم و بیش می توان گفت که این خیزش حدود سال ۱۳۲ میلادی آغاز گردید و این جاست که من می خواهم سخنان خود را درباره عیسای ناصری به انجام برسانم.

برکوخبا در جریان قیام خود توانست چندین هزار رزمنده را به دور خویش گرد آورد. او هنگ های متعدد برپا ساخت که یکی از آن ها شباهت به گروه ضربتی "پالماخ" (נח"מ) Palmach - در دوران پیش از جنگ استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸) داشت. "پالماخ" در سال های پیش از استقلال اسرائیل برپا گردیده بود و به فعالیت های چریکی و پارتیزانی علیه دولت قیم بریتانیا و ستیزجویان عرب که یهودیان را مورد تعرض قرار می دادند می پرداخت.

چریک های دوران برکوخبا "خنجرداران" نامیده می شدند که خنجر خویش را در زیر لباس پنهان می کردند و از کمین گاه به سوی سربازان رومی و فرماندهان آن ها هجوم می بردند و آن ها را از پای در می آوردند.

قاطعانه می توان گفت که در این دوره یک خیزش همگانی در سراسر خاک اسرائیل علیه رومیان به وجود آمده بود. استقبال از قیام برکوخبا علیه حکومت اشغالگر رومیان، در بین یهودیان آن قدر گسترده بود که حتی برخی از روحانیون یهودی به این باور رسیدند که او همان "ماشیح" (مهدی موعود یهودیان) می باشد که بالاخره ظهور کرده است - و این به علت آن که خیزشگران یهودی در مبارزه با اشغالگر بیگانه به پیروزی های چشمگیری رسیده بودند.

پرسش - مفهوم سخنان شما آن است که یک قوم کوچک، علیه یک امپراتوری بزرگ قیام می کند، زیرا مصمم است که دین خود، فرهنگ خویش و ملیت باستانی را حفظ کند و سرزمینش را نجات دهد. اکنون می خواهم بپرسم که عاقبت قیام برکوخبا چه شد؟

پاسخ - شوربختانه نمی توان این اصل را تغییر داد که یک ملت کوچک نمی تواند برای زمانی طولانی در برابر یک حکومت قدرتمند و عظیم مانند امپراتوری روم ایستادگی کند.

یادآوری می کنم که امپراتوری روم در آن دوران آن قدر قوی بود که تقریباً تمام اروپا و شمال آفریقا را در تسلط خود داشت و بر آسیای صغیر (ترکیه امروز) نیز مسلط بود.

یهودیان تقریباً با دست خالی نمی توانستند به این خیزش برای مدت طولانی ادامه دهند و کشت و کشتارها و فجایع نیروهای سرکوبگر آن قدر زیاد بود که در تاریخ ملت ها کمتر سابقه دارد.

در برخی ارزیابی های تاریخی گفته شده که در جریان این خیزش ملی و تلاش نظامیان رومی برای سرکوب آن، بیش از یک میلیون نفر یهودی کشته شدند و صدها هزار یهودی دیگر نیز از سرزمین اسرائیل به اسارت برده شدند.

ولی این بار اسارت یهودیان بسیار بدتر از اسارت دوران امپراتوری های بابل و آشور بود: این بار یهودیان را به امپراتوری روم به عنوان اسیر بردند، که آن ها را به فروش بگذارند و به بندگی بگمارند.

یهودیان اسیر را به بازی های گلادیاتوری بردند که برای تفریح و خوشگذرانی بلندپایگان رومی ترتیب داده می شد. این نگون بختان اسیر در استادیوم در برابر چشمان تماشاچیان آن قدر یکدیگر را زخمی می ساختند تا یکی از آن ها کشته شود و دیگری زنده بماند. در همان حال، امپراتور روم و اطرافیانش در جایگاه احترام نشسته و از دیدن این فجایع غرق لذت می شدند.

به اسارت بردن یهودیان، این بار چنین جنبه فاجعه باری داشت. در جریان این اسارت، و در واقع فروختن یهودیان اسیر به بردگی، بدون اغراق صدها هزار نفر از این نگون بختان به نقاط مختلف امپراتوری روم برده شدند که سرنوشت دردناکی در انتظار آنان بود.

قاطعانه می توان گفت که این بار، اسارت یهودیان موجب آغاز "گالوت" (Galut גלות) واقعی گردید که این واژه به مفهوم جلای وطن و نفی بَلَد یهودیان و دوری دردناکی از خاستگاه ملی و مذهبی این ملت است.

از این نظر گفتم که "گالوت" واقعی (پراکندگی و دوری از میهن) یهودیان از این تاریخ آغاز می شود که در گذشته، در مورد دو امپراتوری آشور و بابل، تبعید و اسارت یهودیان به سرزمین هائی بود که در داخل خاورمیانه امروز و در فاصله نسبتاً کمی از وطن باستانی

آنان قرار داشت. ولی این بار یهودیان را به اروپا و دیگر نقاط تحت تسلط امپراتوری روم به تبعید و اسارت بردند.

در حالی که هنگام اسارت های پیشین، یهودیان را به بابل (عراق امروز) و یا مصر و سوریه امروز تبعید می کردند، اسارت این بار یهودیان به سرزمین های تحت تسلط امپراتوری روم که خارج از منطقه بود تبعید شدند و بدین سان برای نخستین بار جوامع یهودی در سرزمین های اروپائی شکل گرفت که همگی در آن دوران تحت تسلط امپراتوری روم قرار داشتند.

در آن دوران، گروهی از یهودیانی که به بردگی فروخته شده بودند، پس از پایان دوران بندگی، آزادی خود را باز یافتند و در نقاط مختلف اروپا ساکن شدند.

یک رویداد مهم دیگر نیز به وقوع پیوست: توجه بفرمائید که در این مرحله ما از قرن نخست میلادی، و قرن دوم و تا حدودی از قرن سوم میلادی سخن می گوئیم که در آن دوران ها و در سراسر سرزمین های امپراتوری روم هنوز هیچ گونه آئین یکتاپرستی رواج نگرفته بود.

البته مذاهب مختلفی وجود داشت: در ایران میترائیسم برقرار بود که به امپراتوری روم نیز رسیده بود، حتی بعدها در امپراتوری روم باور دینی مانویت به وجود آمد. بسیاری از بت هائی نیز که یونان باستان می پرستیدند، با نام های دیگر در امپراتوری روم رواج یافته بود.

در چنین موقعیت و حال و هوائی بود که یهودیان موفق شدند در طول ده ها سال شماری از این معتقدین به ادیان غیریکتاپرست را به سوی آئین و باور یهودیت گرایش دهند. پژوهشگران به این باور رسیده اند که همین اسارت و بردگی یهودیان بعدها باعث شد که تقریباً ده در صد از مردمان امپراتوری روم به یهودیت بگروند.

خود این موضوع نیز جالب است که آن ها چگونه یهودی شدند.

پرسش - بله، در این مورد نیز از شما خواهیم پرسید، ولی اجازه دهید به عقب برگردیم و یادآوری کنیم که عیسی مسیح مصلوب شد. آمران و عاملان این اعدام چه کسانی بودند و چگونه این ماجرا به بهانه و وسیله ای برای یهودستیزی در طول ادوار و قرون مبدل گردید؟

پاسخ - پرسش بغرنجی مطرح ساختید. یادآوری می کنیم که این ماجرائی است که دو هزار سال پیش روی داد و موجب وارد آمدن افتراهای شدید و ناروائی علیه یهودیان گردید و ملت یهود تاوان سنگینی در ازای جرائمی پرداخت که هرگز مرتکب نشده بود.

منظور من آن است که در دنیای مسیحیت، حتی امروز که دو هزار سال از مصلوب شدن حضرت عیسی می گذرد، هنوز انگشت اتهام به سوی یهودیان دراز می کنند و می

گویند: "شما یهودیان بودید که پیامبر و خدای ما را به صلیب کشیدید" و می گویند "لذا ما با یهودیان دشمن هستیم".

همه این خصومت به چه علت؟ به خاطر آن که دو هزار سال پیش یک حاخام یهودی که به تبلیغات دینی پرداخته بود، بر حسب آداب و آئین و قوانینی که در آن دوران رواج داشت، از سوی حاکمان وقت (اشغالگران رومی) به شورش متهم گردید و به صلیب آویخته شد.

عیسی نام عربی همان فرد اهل ناصره در شمال اسرائیل است که در زبان لاتین جِسوس (Jesus) یا یِسوس نامیده می شود و اسم عبری او یِشوعَ (Yeshua' ישוע) بوده که چون یهودیان شمال این سرزمین یعنی ناحیه گالیل لهجه خاص خویش را داشتند و حرف ع را اگر در آخر واژه قرار داشت تلفظ نمی کردند، نام یِشوعَ به یِشو تغییر یافت که در زبان عربی عیسی نامیده شد.

توجه کنید که عیسی در یک خانواده یهودی چشم به جهان گشود و پدر و مادر او یهودی بودند.

داستان از این قرار است که در حوالی عید "پَسَح" یا عید فطیر که معمولاً یهودیان باورمند برای زیارت معبد مقدس یهود رهسپار اورشلیم می شدند، مریم ناصری که باردار بود در نزدیکی بیت اللحم که در فاصله ده کیلومتری از جنوب اورشلیم قرار دارد دچار درد زایمان شد و فرزند خود را در آخوری در آن شهرک به دنیا آورد و نامش را "یشوع" گذاشتند.

پس از چندی به شهر ناصره در شمال اسرائیل که زیستگاه همیشگی آنان بود بازگشتند.

در همین مکان بود که وقتی عیسی بزرگ شد، وارد فرقه مذهبی "قریسیان" گردید که با فرقه "صدوقی ها" اختلاف نظر داشتند، زیرا صدوقی ها یهودیانی اشراف منش و اریستوکرات بودند و می گفتند که می توانند بدون آن که به باور مذهبی آنان خدشه ای وارد شود، فرهنگ بیگانه را نیز بپذیرند و حتی اسامی خارجی هم داشته باشند - بی آن که از دین خویش فاصله بگیرند.

نکته دیگر آن که صدوقی ها در عین حال که تورات را قبول داشتند، ولی تفسیرهای آن و کتب مذهبی را که بر این محور نگاشته شده بود نمی پذیرفتند. یهودی بودند، ولی تفسیرها را قبول نداشتند و از این رو بین آنان و قریسی ها نوعی تضاد و اصطکاک به وجود آمده بود.

در چنین دورانی بود که عیسی از نظر عقیدتی به فرقه قریسیان می پیوندد و به تدریج گزارش به جنوب اسرائیل می افتند و به بیابان "یهودا" می رسد و همان گونه که در یکی از گفتارهای پیشین بیان کردم یحیی تعمید دهنده او را نیز غسل و تعمید می دهد.

عیسی در نقش یک حاخام یهودی سخنان ارشاد کننده ای بیان می داشت که افراد بسیاری را به دور او گرد می آورد.

در آن دوران فعالیت عیسی ناصری، تنش و تشنج بسیاری در سرزمین اسرائیل حکمفرما بود. دورانی بود که این سرزمین در اشغال رومیان قرار داشت که مردم اسرائیل را آزار داده و به آن ها ستم روا می داشتند.

در چنین موقعیت حساس سیاسی، اتفاقاً "یشوع" یا عیسی در شمار آنانی بود که قیام و خیزش علیه سپاهیان اشغالگر را نفی می کردند و می گفتند "ما نباید علیه آنان به پا خیزیم". او در پی ملکوت آسمانی بود. ولی برای رومیان این سخنان مفهومی نداشت. آنان معنی ملکوت سماوی را درک نمی کردند. برایشان این باور به وجود آمده بود که این واعظ جوان و پرشور در واقع قصد دارد به مقام پادشاهی برسد.

در چنین وضعی بود که ترس و وحشت بر گروهی از یهودیان مستولی گردید. آنان بیم داشتند که مبادا سخنان انقلابی عیسی موجب به راه افتادن اغتشاش جدیدی در این سرزمین گردد، که قتل عام تازه ای را به دنبال آورد و کشتار یهودیان توسط رومی ها از سر گرفته شود.

در جریان این جدال های لفظی و درگیری های عقیدتی که به وجود آمده بود، فرمانروای نظامی رومی که پونتئوس پیلاتوس (Ποντίου Πιλάτου Pontius Pilatus) نام داشت، به این نتیجه رسید که برای برقراری آرامش و جلوگیری از فتنه و آشوب، راه دیگری ندارد مگر آن که این فرد انقلابی را بازداشت و به طریقی سر به نیست کند.

در نخستین روز از عید "پسح" (عید فطیر یهودیان) بود که بسیاری از یهودیان طبق سنت دینی خود در روزهای اعیاد سه گانه، رهسپار اورشلیم شده بودند تا به زیارت بیت المقدس (معبد یهود) بروند. بر حسب اتفاق در همین روز نیز بود که عیسی ناصری همراه با حواریون خود وارد اورشلیم شد و به دستور پونتئوس پیلاتوس دستگیر گردید و پس از برگزاری محاکمه فرمان داده شد که او را به صلیب بکشند.

گفتار ما در این جا به انجام نرسید و در گفت و گوی بعدی از پیامدهای مصلوب کردن عیسی مسیح سخن خواهیم گفت.